بررسی خاستگاه حقیقی دین و دینداری

گرایش به دین زاییده ترس یا خردورزی؟!

حسن آخوندی

به جرأت می‌توان ادعا کرد که مسئله دین و دینداری همواره از مهم‌ترین مسائل فکری و عملی انسان‌ها بوده است؛ مسئله دین و دینداری را از لحاظ عملی می‌توان تا قلب تاریخ ردیابی کـــرد و از آثار وجودی و نقش‌آفرینی آن حتی در ابتدایی‌ترین اجتماعات بشری نشانه گرفت؛ این امر خود یکی از علل و دلایل اهمیت یافتن دین در حوزه فکری و پژوهشـــی انسانی است؛ جان‌ســـختی دین چنان است که با هیچ دلیل و به هیچ بهانه و با هیچ تلاشـــی نمی‌توان آن را نادیده انگاشت و از زندگی بشر بیرون راند؛ از منظر تعالیم انبیاء و تأملات عقل خیراندیش، دین ریشه در حقیقت هستی دارد و دینداری برخاسته از فطرت انسان اســـت؛ در طول تاریخ، متفکران و دانشمندان گوناگونی درباره منشأ دین و خاستگاه دینداری به تأمل و تکاپوی فکری و علمی پرداخته‌اند؛ فارغ از انگیزه‌ها و نیت‌های مختلفی که در پس پشت اظهارنظرها و نظریه‌پردازی‌ها در حوزه دین و دینداری وجود دارد، با نظریه‌های مختلفی در این باب روبرو هستیم؛ امروزه وجه غالب نگرش‌های انسانی به موضوع دین و دینداری، برخاسته از تعالیم پیامبران الهی است اما نظریه‌هایی هم وجود دارد که منشأ دین را در اموری مانند نادانی، نیازمندی، ترس‌ها و طمع‌های آدمی جست‌وجو می‌کنند؛ این گونه تبیین‌های کلاسیک از منشأ دین و دینداری، هرچند رونق پیشین خود را از دست داده‌اند و گرد پیری و فراموشی بر چهره آنها نشسته است اما هرازگاهی توسط افرادی بازتولید شده و با تلاش مجدد می‌خواهند به عرصه پررفت و آمد زندگی بشر ورود پیدا کنند؛ در نوشتار حاضر یکی از این نظریه‌ها (شبهه‌ها) درخصوص منشا گرایش بشر به دین مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

***

برخی چنین شبهه می‌کنند که هراسان بودن انسان باعث آفریدن ماورای طبیعت شده است؛ وحشت از نادانسته‌ها و غریزه طبیعی نهفته در انسان به او حکم می‌کند که در محیط زیست خود از آنچه نمی‌داند، در مرحله اول، ترس و وحشت داشته باشد؛ همانند زلزله که اکنون برای ما پدیده طبیعی‌ای شـــناخته شده‌ای است؛ مرگ و اسرارآمیز بودن آن نیز اساســـی‌ترین ترس و وحشت بزرگ انسان‌ها بوده و هست. ادیان در روزگار گذشته می‌توانستند به پرسش‌های انسان ناآگاه و نادان و بی‌پناه پاســـخ‌هایی بدهند و هراس ناشی از نادانسته‌های او را بزدایند؛ ولی آن پاســـخ‌ها مســـتلزم رد کردن دانش، خرد و واگذار کردن آنها به ماورای طبیعت و آفریدگار بوده و هست، اما در اثر پیشرفت‌های شگرفی که در تفکر و دانش بشری رخ داده و با آگاهی امروزی از طبیعت و ویژگی‌های گوناگون انســـان و پاســـخ به پرسش‌های اولیه انسان‌ها، آیا هنوز هم به ادیـــان مختلف احتیاج داریم؟! و یا اینکه ادیان مختلف برای بقای خود به انسان‌ها احتیاج دارند؟! ما برای گذر از موانعی که انسان خود بوجود آورنده آنهاست، باید از گذشته و تاریخ بشریت بیآموزیم و خرد انسانی را به مرکزی برای پاســـخ‌جوئی ســـؤالات خود، با تکیه بر دستاوردهای علمی درآوریم؛ دانش‌ورزی تنها راه بهزیستی و رهایی از خرافات و نیز راه رهایی از ماورای طبیعت نامفهوم است!

مقدمه

بحث در مورد خاســـتگاه و منشـــا دین،همچون بســـیاری دیگر از مباحث فلسفه دین و الهیات جدید، از تشکیک‌ها و پرسش‌های انسان دوره جدید در مورد دین و باورهای دینی زاده شده است؛ تلاش اصلی بسیاری از شخصیت‌هایی که در این زمینه نظریه‌پردازی کرده‌اند، معطوف پاسخ به معمایی خودساخته است؛ آنها از سویی بر اساس علم‌مداری و خردمحوری جدید، عدم اصالت دین و باورهای دینی را فرض گرفته‌اند و از دیگر ســـو در برابر گستره جغرافیایی و تاریخیِ نفوذ باورهای دینی و ژرفای ایمان مذهبی، قرار گرفته‌اند و اکنون می‌بایست به این پرسش پاســـخ گویند که چگونه امری که لااقل به گمان برخی از آن‌ها، چیزی جز پندار و توهمات کودکانه و آرزومندانه نیست، چنین در اعماق روح و جان آدمی ریشـــه دوانده است؟! این معما آن‌گاه پیچیده‌تر شد که به رغم ســـاده‌انگاری‌های عصر روشنگری و تحولات پس از دوره رنسانس، که به موازات رشـــد علم و آگاهی، زوال تدریجی ایمان دینی را انتظار می‌کشید مشاهده شد که ایمان و اعتقاد دینی همچنان بخش مهمی از حیات مادی و معنوی انســـان را در سیطره خود دارد و حتی در جهتی رو به فزونی است![1]

نقد روش‌شناختی نظریه منشئیت جهل و ترس

یکم: مبنای شبهه مورد بحث، فرضیه‌ای است که بعضی از دانشمندان طرح کرده‌اند و البته هیچ دلیل علمی هم برای صحت آن وجود ندارد؛[2] ملکم همیلتون در این‌بـــاره می‌گوید: یکی از اعتراض‌های عمده‌ای که می‌توان بر این نظریه‌پردازان وارد کرد این اســـت که داعیه‌های آنان نه بر شـــواهد درست، بلکه بیشتر بر حدس و گمان مبتنی است؛[3] علاوه بر این باید توجه داشت که بر فرض وجود دلایل قطعی بر این مطلب، باز نمی‌توانیم و نباید از دو ویژگی معرفت حســـی غافل شویم: یک: در قضایای علمی هرگز یقیـــن و ضرورت وجود ندارد؛ دو: قضایای علمی، قضایایی هستند که شاخصه‌های مستقیم یا غیرمستقیم آنها قابل مشاهده و آزمون است؛ یعنی در حوزه هستی‌های محسوس مطرح می‌شوند.[4]

دوم: پیش‌فرض چنین تحلیل‌هایی درباره خاستگاه دین، که احیانا مطالعه علمی دین خوانده می‌شـــود، نبود زمینه‌های فطری و عقلانی اســـت؛ اگر گرایش فطری انسان به خدا و بینش عقلانی آدمی در تأیید آموزه‌های دینی به اثبات برسد، خود به خود، جایی برای چنین احتمالاتی باقی نمی‌ماند؛[5] مثلا اگر شما با مردمی مواجه شوید که معتقد باشند، نعل اسب، خوش‌یمن است و خوشبختی می‌آورد، درصدد برمی‌آیید تا ریشه این اعتقاد را پیدا کنید و وقتی دلیل عقلی و قانع‌کننده‌ای از آنها نمی‌شنوید، آن را موهوم و انحرافی فرض کرده، از خود می‌پرسید، حال که هیچ‌گونه اســـتدلالی باعث پیدایش این عقیده نشده، باید دید کدام ضعف و انحراف روانی‌ای منشـــأ آن بوده اســـت؟ پیداست که هیچ‌وقت ســـعی نخواهید کرد با تحقیقات روان‌شناســـانه معلوم کنید که منشأ اعتقـــاد به زوج بودن حاصل جمع دو عـــدد زوج، کدام خصلت و نقص روانی انسان‌هاست؛ زیرا آن را عقلی و برهانی می‌دانید! سؤال این است که آیا اعتقاد به خدا، هم‌پایه اعتقاد به خوش‌یمن بودن نعل اسب است و درباره آن باید به توجیهات روان‌شناسانه متوسل شد؟! آیا تاکنون هیچ متدین یا فیلســـوفی برای اثبات این عقیده، برهان اقامه نکرده است تا نیازی به این نوع توجیهات روان‌شناسانه باشد؟![6]

سوم: این نظریه بدون توجه به ادله اثبات وجود خدا و اعتقاد به او، اندیشه اعتقاد به خدا را از ابتدا یکسره معلول ضعف روحی و درماندگی کودکانه انسان می‌داند؛ درحالی‌که بسیاری از متفکران در عصر حاضر، یعنی در همین عصر بلوغ اندیشه آدمی، به وجود خدا معتقدند و برای اعتقادشان، دلایل محکم و متینی عرضه می‌کنند؛ با وجود این، طرفداران فرضیه‌هـــای روانی برای دین، می‌خواهند با عنوان کردن ناتوانی روحی انسان‌های نابالغ، توانایی عقلی متفکران معتقد به خدا را نادیده گرفته و اصلا ادله آنان را نشنوند و درباره صحت آن سخنی به میان نیاورند!

چهارم: از اشـــتباهات نابخشودنی این نظریه، در ترسیم ابعاد روح انســـان و پیدایش پدیده‌های مختلف روانی و اجتماعی، فراموش کردن سهم درک عقل و هوش آدمی است؛[7] زیرا انسان تنها مجموعه‌ای از غرایز و تمایلات نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از ادراکات، غرایز و تمایلات است.

بنابراین تعجب‌آور نخواهد بود بگوییم انسان نخستین، در چشم‌انداز خود، بســـیاری از نظامات کائنات را می‌دید و معتقد به مبدایی عالم و قدرتمند برای عالم می‌شد؛ او که برای ساختن خانه گلی خود، یا ترسیم عکـــس حیوانی بر بدنه یک غار، عقل، هوش، قدرت و ابتکار خود را به کار می‌گرفت، چگونه می‌توانست باور کند ساختمان این زمین پهناور، با آن همه شـــگفتی و نوآوری و انواع گیاهان و جانداران، مطلقا نیازی به ابتکار، قدرت، عقل و علم نداشته است! اصولا، براساس چه ضرورتی باید سرچشـــمه همه پدیده‌های روانی و اجتماعی، غرایز انسان باشد؟! آیـــا عقل و درک او نباید در پیدایش آنها نقشـــی بازی کند؟![8] این در حقیقت، نوعی بیگانگی و طفره رفتن از شـــناخت واقعیت وجود انسان است؛ کسانی که تنها به غرایز انسان می‌نگرند، در حقیقت تنها نیمی از وجود او را شناخته‌اند و به غلط، همه پدیده‌ها را به آن بخش از وجود او نسـبت می‌دهند؛ از این رو، اگر پای عقل، درک و هوش آدمی به میان آید، همه محاسبات آنان به‌هم خواهد خورد!

پنجم: برخلاف تفکر روان‌شناسانی مانند فروید، جمعی از محققان و روان‌شناســـان جدید معتقدند، همان‌طور که انســـان از لحاظ جسم، موجودی چهاربعدی است (عرض، طول، عمق و زمان)، از لحاظ روح و روان نیز حداقل دارای چهار بعد است و آن عبارت است از:

حس راستی یا حس حقیقت‌جویی، حس زیبایی، حس نیکی، حس مذهبی. مذهب و اعتقاد به خدا، ریشـــه در اعمـــاق روان آدمی دارد و تراوشی از درون به بیرون است، نه آنکه از زندگی اجتماعی و اقتصادی و جنسی بشر به درون او سرایت کرده باشد! اعتقاد به خدا یکی از ابعاد روح آدمی و از احساسات اصیل اوست و نه تنها زندگی مادی، آن را به وجود نیاورده است، بلکه چه بسیارند انسان‌هایی که زندگی مادی خود را فدای مذهب کرده و می‌کنند؛ بنابراین، حس مذهبی از درون نشأت گرفته و امری فطری است.[9]

آیا دین، مولود ترس است؟

۱. از دیدگاه خداباوران، منشأ گرایش به دین، فطرت است؛ فطرت، عبارت است از ویژگی‌های آفرینشی و تکوینی وجود انسان که با حیات عقلانی او هماهنگ است و بدین جهت ملاک تعالی و تکامل انسان به شمار می‌رود و با معیارهای حیات طبیعی و غریزی او قابل‌توجیه نیست؛ از این رو، فطریات از نوعی قداست برخوردارند و جنبه ارزشی دارند.[10]

۲. الف: می‌دانیم که انسان‌های اولیه به علت ضعف و نداشتن وسایل ایمنی در برابر بسیاری از حوادث طبیعی، در معرض خطرهای گوناگونی بودند. ب: آنها دارای نوعی مذهب بوده و به خدا گرایش داشـــته‌اند؛ ج: تردیدی در این نیست که مذهب و اعتقادات مذهبی یکی از منابع مهم احساس آرامش است و هیچ کس نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند؛[11] زیرا اعتقادات مذهبی بر باور به وجود و فاعلیت مبدأیی بنا شـــده است که قدرت گسترده بر هر عاملی که بالقوه یا بالفعل انسان را می‌ترساند، غالب و چیره اســـت و اتکا بر او می‌تواند انســـان وحشت‌زده را در برابر عوامل نابودکننده به آرامش برساند؛ رفع ترس، از آثار ایمان است، نه‌انگیزه پیدایش آن! و در نظریه منشئیت ترس برای دین، میان اثر و انگیزه خلط شده است؛ پس از پذیرش این سه موضوع (ترس و در معرض خطرات بوده و مخترع را از این صفات ناپســـند به سوی آن اختراع سوق داده اســـت؛ حال آیا می‌توان گفت آن اختراع‌ها بی‌اعتباراست؟[12] بنابراین، به فرض اینکه مذهب مولود ترس باشـــد، عاملیت ترس هرگز دلیل بر بطلان آن نخواهد بود.[13]

۶. تکلیف‌ها و مسئولیت‌هایی که در دین بر دوش انسان می‌گذارد، بســـیار سخت‌تر از آن چیزی اســـت که در غیاب دین وجود می‌داشت؛ گاهی دین، خود دلهره‌ها و نگرانی‌هایی را برای متدینان ایجاد می‌کند که در قیاس با دلهره‌های طبیعی، شاید فراتر هم برود! معلوم نیست ترس یـــک متدین از قبر و قیامت، عذاب و عقاب و نکیر و منکر، در قیاس با ترس و دلهره یک فرد بی‌دین از بلایای طبیعی، کمتر و کم دوام‌تر باشد!

۷. اینکـــه گفته‌اند چون انســـان‌های اولیه علل وقـــوع پدیده‌ها را نمی‌دانســـتند به مذهب روی آورده‌اند، تبیین کاملی نیســـت؛ زیرا در بســـیاری از موارد صرف یافتن علت حادثه‌ای، ترس را از بین نمی‌برد و زندگی را امن نمی‌ســـازد؛ حتی اگر آن تعلیل، علمی باشـــد نه وهم و پندار! مثلا اگر مردم شهری اجمالا بدانند که خطر بزرگی شهر را تهدید می‌کند، اما از چند و چون آن اطلاعی نداشته باشند، آیا اگر مطلع شوند که این خطر، خطر انفجار یک بمب اتمی است، ترس و وحشت آنها کم می‌شود؟! آیا به همان نسبت که اطلاعات بیشتری در مورد نحوه عمل بمب اتم و چگونگی عمل پروتن‌ها و الکترون‌ها در اختیار آنها گذاشته می‌شود، احساس ترســـشـــان کاهش می‌یابد یا به عکس، هرقدر میزان اطلاعاتشـــان از خطرهای انفجار اتمی بیشتر شود، وحشت و ترسشان افزون می‌گردد؟![14]

بررسی نظریه منشئیت جهل در پیدایش دین

یکم: اگر جهل انسان‌ها نسبت به عوامل طبیعی باعث پیدایش اعتقاد به خدا و دین شده باشد، نباید در عصر کنونی اثری از دین وجود داشته باشد؛ این در حالی است که بتدریج، رمز و رازهای طبیعت کشف می‌شود و خدایانی که پایه در جهل و بی‌خبری مردم داشته باشند و حاصل پندار و تخیلاتی باشند که افراد جهت تحلیل رخدادها ساخته‌اند، شأن و مقام خود را از دست خواهند داد و باید به همان نسبت که علم پیشتر می‌رود، خدایان عقب‌تر روند و برای دانشوران و پژوهشگرانی که به طریق علمی، به نحوه عملِ نیروهای طبیعی واقف شـــده‌اند، نباید خدا معنایی داشته باشد، حال آنکه بسیاری از دانشورانِ طرازِ اول و کاشفان رموز طبیعت، خود، از خداشناسانِ بنام بوده‌اند و تدینِ عالمان کاهش نیافته است![15]

دوم: در اینکه منشـــأ دین را نوعی جهل دانســـته و هیچ توجهی به استدلال‌های دینداران نداشته باشیم، نوعی تنگ‌نظری است. نگاه دینی به رخدادها با تبیین علمی آنها قابل جمع است و اکنون جای این سؤال باقی می‌ماند که به چه دلیل نمی‌توان سه ساحت معرفت دینی، فلسفی و علمـــی را با هم جمع کرد؟ آیا واقعا نمی‌توان در آنِ واحد از حوادث، هم تحلیلی الهی داشت و هم فلسفی و هم علمی؟![16]

چکیده سخن

در نقد نظریه منشئیت جهل و ترس برای دین باید توجه کنیم که پیش‌فرض عقلانی‌نبودن دین و عدم علم انســـان‌ها نسبت به پدیده‌ها، در نگاه این نظریه پردازان ،مســـلم انگاشته شده است، بدون آنکه دلیل محکمـــی برای آن ارائه کنند؛ نظریه‌هایی که مبتنی بر پیش‌فرض‌های اثبات‌ناشـــده اســـت اعتباری ندارد؛ چون ممکن اســـت منشـــأ چنین تحلیل‌هایی از منشا دین، عدم علم به براهین خداباوران و یا انگیزه‌های درونی و روانی صاحب نظریه باشد! پس بهترین راه، توجه به ادله خود دینداران اســـت؛ حال اگر دلیل قابل قبولی نداشتند، می‌توان به دنبال تحلیل‌هایی از این دست رفت!

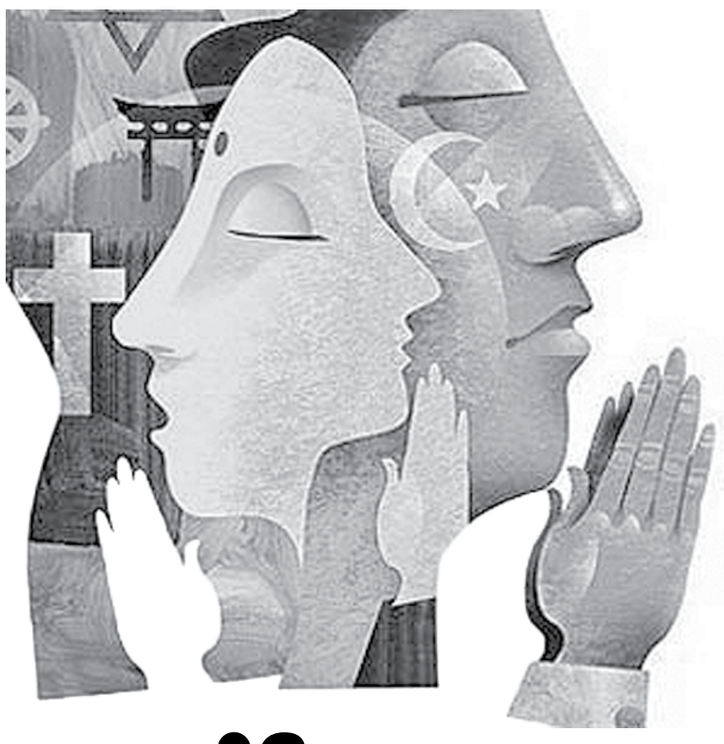

*** کسانی که تنها به غرایز انسان می‌نگرند، در حقیقت تنها نیمی از وجـــود او را شناخته‌اند و به غلط، همه پدیده‌ها را به آن بخش از وجود او نســـبت می‌دهند؛ ازاین‌رو، اگـــر پای عقل، درک و هوش آدمی به میان آید، همه محاســـبات آنان به‌هم خواهد خورد!**

*** مذهب و اعتقاد به خدا، ریشه در اعماق روان آدمی دارد و تراوشی از درون به بیرون است، نه آنکه از زندگی اجتماعی و اقتصادی و جنسی بشـــر به درون او سرایت کرده باشد! اعتقاد به خدا یکی از ابعاد روح آدمی و از احساسات اصیل اوست و نه تنها زندگی مادی، آن را به وجود نیاورده است، بلکه چه بسیارند انسان‌هایی که زندگی مادی خود را فدای مذهب کـــرده و می‌کنند؛ بنابراین، حـــس مذهبی از درون نشأت گرفته و امری فطری است.**

*** نظریه‌هایی که مبتنی بر پیش‌فرض‌های اثبات‌ناشده است اعتباری ندارد؛ چون ممکن است منشأ چنین تحلیل‌هایی از منشـــا دین، عدم علم به براهین خداباوران و یا انگیزه‌های درونی و روانی صاحب نظریه باشد! پس بهترین راه، توجه به ادله خود دینداران است؛ حال اگر دلیل قابل‌قبولی نداشتند، می‌توان به دنبال تحلیل‌هایی از این دست رفت!**

*** اگر ترس، علت پیدایش مذهب باشد، باید با از بین رفتن این علّت، مذهب هم از بین برود، درحالی‌که هرگز چنین چیزی رخ نداده است؛ زیرا در بسیاری از جوامع انسانی، بخصوص جوامع امروزی، یا اصلا ترس وجود ندارد و یا بسیار کم است، با این حال، اعتقاد به خدا همچنان وجود دارد! اساسا توجه بیش از حد بشر به دین در قرن بیستم به‌ویژه در غرب، بهترین شاهد بر این حقیقت است که دین مولود ترس نیست!**

نیست و باید در جست‌وجوی عامل دیگری باشیم.

۳. اگـــر ترس علت پیدایش مذهب باشـــد، باید با از بین رفتن این علّت، مذهب هم از بین برود، درحالی‌که هرگز چنین چیزی رخ نداده اســـت؛ زیرا در بسیاری از جوامع انســـانی، بخصوص جوامع امروزی، یا اصلا ترس وجود ندارد و یا بســـیار کم است، با این حال، اعتقاد به خدا همچنان وجود دارد! پیشرفت علم در جهان کنونی برای بشر، در مقابل بســـیاری از پدیده‌هایی که در گذشته باعث ترس او می‌شد، حفاظ‌ها و ســـنگرهای قابل اطمینانی ایجاد کرده است؛ یعنی بسیارند مردمی که به هیچ‌وجه از عوامل طبیعی مانند ســـیل، زلزله، توفان و امراض ترس جدی ندارند و درعین‌حال به شدت به خدا عقیده داشته و براستی او را می‌پرســـتند؛ اساسا توجه بیش از حد بشر به دین در قرن بیستم بویژه در غرب، بهترین شاهد بر این حقیقت است که دین مولود ترس نیست!

۴. می‌پذیریم که ترس، یکی از اسباب توجه و اقبال به خداست، نه علت تفکر درباره خدا و پذیرش مذهب؛ یعنی ما می‌توانیم بپذیریم که گاهی ترس موجب اقبال و یا تشدید آن نسبت به خداوند می‌شود؛ ولی پذیرش آن به منزله علت تفکّر درباره خداوند را قبول نداریم.

۵. اگر فرض کنیم که ترس، انگیزه اوّلیه پیدایش اعتقاد به خدا در میان افراد بشر بوده است، آیا می‌توان از لحاظ منطقی پذیرفت که این مســـئله دلیل بی‌بنیادی اعتقاد به خدا و توهمی بودن وجود اوست؟! هرگز چنین نیست؛ زیرا در موارد بسیاری انگیزه حرکت و کشف بسیاری از حقایق و واقعیت‌های اصیـــل، اموری نادلخواه، نامطلوب و بی‌ارزش اســـت، ولی آن امور کشف‌شده یا اختراع‌شده جزو واقعیت‌های مقبول زندگی انســـان است؛ مثلا بیمارها و ترس از مرگ باعث پیدایش علم طب شـــده است؛ آیا می‌توان علم طب را بی‌اعتبار دانست چون انگیزه رســـیدن به آن، بیماری و ترس از مرگ بوده است؟! انگیزه بسیاری از اختراعات و اکتشـــافات علمی، جاه‌طلبی و حس شهرت و مال‌دوستی

تربیت در اسلام

قرآن کریم از هنگام نزول تا هم اکنون، سرچشـــمه پیدایش و سرمایه پرورش بزرگ‌ترین و پاک‌ترین روحها، بلندترین همت‌ها و استوارترین اراده‌ها، عمیق ترین افکار، عالی‌ترین معارف، نغزترین ادبیات و دل انگیزترین هنرها در عرصه‌های گســـترده و حوزه‌های گوناگون حیات فکری و فرهنگی و علمی و اجتماعی و ادبی و هنری مسلمانان در همه اکناف عالم و در پهنه تاریخ پرافتخار فرهنگ و تمدن اسلامی بوده است.

چیستی تعلیم و تربیت

تعلیـــم در لغت به معنای، یاد دادن و آموزش اســـت و در نظر ابتدائی، عبارت است از القاء موضوعی به ذهن شاگرد توسط استاد، تا شاگرد به تقلید از استاد، آن را یاد گرفته و تکرار کند. اما حقیقت تعلیم ژرف‌تر از این اســـت و اگر دقت کنیم در می یابیم که تعلیم ایجاد دگرگونی در متعلم و متحول ســـاختن او از حالت جهل به حالتی است که موجب رشد عقلی و استقلال فکری شود.

مســـئله تعلیم در اســـلام از چنان اهمیتی برخوردار است که خداوند در اولین آیات وحی می‌فرماید: «اِقرَأ باسم... یعنی قرآن را به نام پروردگارت که خدای آفرینندهٔ عالم است بخوان؛ آن خدائی که آدم را از خون بسته خلق کرد، پروردگار تو کریمترین کریمان عالم است، آن خدائی که بشر را علم نوشتن با قلم آموخت و به آدم آنچه را که نمی‌دانست به الهام خود تعلیم داد».[1]

در جائی دیگر می‌فرماید: «آیا مردم دانا یا مردم نادان برابرند».[2] و «آیا کسی که روان مرده‌ای داشت و ما او را زنده کردیم و برایش چراغی از معرفت و دانش ســـاختیم که با روشنایی آن، میان مردم زندگی می‌کند، مانند کســـی است که با روانی مرده برای همیشه در تاریکی جهل و نادانی فرو رفته است؟»[3] «در حقیقت کوری است که از علم و فهم بی‌بهره است نه آن کس که چشمش نمی‌بیند».[4] و حضرت علی ـ ع ـ می‌فرماید: دانش، زنده کننده جان آدمی و نوربخش خود و کشنده جهل و نادانی است.[5]

تعریف تربیت

تربیت در لغت، به معنی پـــروردن، پروراندن، آداب و اخلاق را به کسی آموختن و نیز به معنی پرورش بدن به وسیله انواع ورزش است[6] معنی عام تربیت، پروراندن هر چیزی اســـت به نحوی که شایسته آن است و این معنا شامل جمادات، گیاهان، حیوانات و انسانها می‌شود و نیز در مورد پرورش جسم و روح بکار می رود.

تربیت از دیدگاه اسلام

با توجه به هدف‌های اســـلام، تربیت عبارت از: به فعلیت رساندن قوای انســـان و استعدادهای او و ایجاد تعادل و هماهنگی در آنها در جهت رسیدن به کمال مطلوب است. به عبارت دیگر، تربیت متخلّق شـــدن به اخلاق الهی و مؤدب شدن به آداب الله است. از نظر اسلام ابتدا باید انسان و ابعاد وجودی و نیروها و استعدادهای او را شناخت و آنگاه به تربیت او پرداخت و چون شناخت حقیقت ژرف و نامتناهی وجود انسان و ابعاد آن به طور کامل، برای انسان‌ها مشکل است و نیز از سوی دیگر عقل و تشخیص آدمی توسط پرده‌های غرایز و مادیات احاطه شـــده و خود قادر به برنامه ریزی و تهیه قانون کامل و جامع و تامین کننده صلاح و ســـعادتش نیست، بنابراین، خدای متعال برنامه‌های تربیتی او را تعیین و توسط پیامبرش به انسان‌ها ابلاغ کرده است.

قرآن مجید می‌فرماید:« وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها ، فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها ، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها ،

وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّـــاها؛[7] قســـم به نفس و به خدائی که آن را آفریده و پس از آن بدیها و خوبی‌ها را به او فهمانیده، رستگار کسی است که خود را از زشتی‌ها پاکیزه کند؛ و کسی که در تربیت خویش کوتاهی کند از رستگاری بازمانده است».

در جایـــی دیگر می فرماید: «و لا تمدن عینیک الی ما متعنابه ازواجاً»[8] به آنچه اصنافی از کفّار را به آن بهره‌مند ساختیم چشم مدوز».

پیامبر اکرم ـ ص ـ فرمان داد ندا کننده‌ای میان مردم ندا کند: «من لم یتأدب باداب الله تقطعت نفسه علی الدنیا حسرات؛[9] کسی که به آداب الهی تربیت نشـــود و پرورش نیابد با غصه و حسرت بر دنیا جان می‌دهد و از این عالم می‌رود».

*مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه قم

پی نوشت ها:

[1].علق/ ۱ تا ۵.
[2]. زمر/ ۹.
[3] . انعام/ ۱۲۲.
[4] .حج/ ۴۶.
[5] .غرر الحکم، حرف الالف، ص ۵۴ و ۶۸.
[6] .فرهنگ فارسی دکتر معین.
[7] .شمس/ ۷ ـ ۱۰.
[8] .طه/ ۱۳۱.
[9] بحار الانوار، بیروت، موسسه الوفاء، ج ۱۱، ص ۳۴۸.

چراغ راه

لزوم عبرت‌گیری از گذشتگان

قال‌الامام‌الحسین(ع): «یا ابن ادم تفکر، و قل: این ملوک الدنیا و اربابها، الذین عمروا خرابها و احتفروا انهارها، و غرسوا اشجارها، و مدنوا مدائنها، فارقوها و هم کارهون، و ورثها قوم اخرون، و نحن بهم عما قلیل لاحقون»

امام حســـین(ع) فرمود: ای فرزند آدم! تفکر و اندیشـــه نما و با خود بگو: ســـلاطین و پادشاهان و صاحبان و مالکین دنیا کجا رفتند. آنان که خرابه‌های دنیا را آباد کرده و نهرها حفر و جاری نموده و شهرها بنا کردند و از دنیا گذشتند و رفتند، درحالی که از رفتن دنیا سخت بی‌میل بودند. و گروه دیگری به جای آنها نشستند و از آنان ارث بردند، و ما هم به زودی به آنها ملحق خواهیم شد. [1]

۱- ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۲۹

حکایت خوبان

حسین نفرین نکرد، من هم نفرین نمی‌کنم

اسماعیل بن حزقیل، معروف به صادق الوعد، یکی از انبیای الهی بود که سالها مردم را به سوی خداوند دعوت نمود ولی قوم اسماعیل، نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه او را به شکل فجیعی شکنجه دادند، در حالی که حضرت اســـماعیل صادق الوعد، در خون خود غوطه‌ور بود، فرشته‌ای بر او نازل شد و فرمود: خداوند مرا به یاری تو فرستاده، بگو! با این مردم چه کنم و چه عذابی بر آنها نازل شود؟»

حضرت اسماعیل (صادق الوعد) فرمود: من باید حسین بن علی فرزند خاتم پیامبران را اسوه قرار دهم، پس آنها را نفرین نمی‌کنم! [1]

۱- علل‌الشرایع، ص ۷۸

پرسش و پاسخ

چرایی وجوب امر به معروف در قیام امام حسین(ع)

پرسش:

یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر احتمال تأثیر اســـت که در نهضت امام حسین(ع) موجود نبود، چرا که معلوم بود یزیـــد و پیروانش نه از حکومت کنار می‌روند و نه از روش و منش خود دست برمی‌دارند. بنابراین امام حسین(ع) با چه منطق و حجت شرعی قیام کرد و جان خود و خانواده‌اش را در این راه فدا کرد؟

پاسخ:

در بخش نخست پاسخ به این سؤال به منظر فقهی شرایط احکام امر به معروف و مقتضیات زمان امام حسین(ع) به نحو اجمال پرداختیم. اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی‌می‌گیریم.

سیدالشـــهدا(ع) می‌دانست که شهادت او و اسارت اهل بیت، ماهیت بنی‌امیه و عداوت‌های آنها را با اسلام و شخص پیغمبر آشکار می‌سازد و عکس‌العمل قتل او، ریشه‌های اسلام را در دل‌ها استوار کرده و حس تمرد و سرپیچی از اوامر امویان را در همه ایجاد می‌کند و احساسات اسلامی و شعور دینی مردم را بیدار و زنده می‌سازد.

اباعبدالله(ع) می‌دانست که وقتی بنی‌امیه او را شهید کنند؛ دستگاه خلافت رسوا خواهد شد و مردم به مسیر نادرست حکومت پی‌خواهند برد و معلوم اســـت حکومتی که دشمن دین و خاندان رسالت شناخته شده باشـــد؛ هر چند مدت کوتاهی به ظاهر، بر مردم فرمانروایی کند، اما نخواهد توانست ادعای خلافت اسلامی را داشته باشد و به حکومت خود ادامه دهد.

فاجعه کربلا دنیای اسلام را تکان داد و مثل آن بود که شخص پیغمبر شهید شـــده باشد. در تمام شهرها احساسات خشماگین مردم نسبت به بنی‌امیه به جوش آمد و حرکت‌های ضد امویان یکی پس از دیگری شروع شد؛ تا آنکه حکومتی که به اسم اسلام، ترویج شرک و کفر می‌کرد، ساقط شد و آن خون‌های پاک اهل بیت(ع)، بهای نجات اسلام و شور و هیجان دینی مردم علیه بنی‌امیه گردید.

پس معلوم شد که امر به معروف و نهی از منکر امام حسین(ع) از نظر قواعد عمومی و فقهی نیز لازم و از واجبات بوده است و آن حضرت در راه ادای ایـــن تکلیف، از جان خود و عزیزترین و لایق‌ترین جوانان، برادران و یارانش چشم پوشید و همه را فدای مقاصد بزرگ و عالی اسلامی کرد، و با اینکه سیل مصیبت‌ها به سوی او هجوم آورد، ثابت و پایدار ایستاد و از دین و هدف خود دفاع نمود.

مناســـب است اینجا به سخن علامه شهید استاد مطهری اشاره شود؛ وی می‌نویسد:

«شـــرط دیگر امر به معروف و نهی از منکر «احتمال تأثیر» است؛ یعنـــی، این فریضـــه، مثل نماز و روزه «تعبدی محض» نیســـت. به ما گفته‌اند: شـــما در هر حال باید نماز بخوانید و نباید ســـؤال کرد که آیا ایـــن نماز خواندن اثر دارد یا ندارد؛ ولی امر به معروف و نهی از منکر را باید با تدبیر و اندیشه انجام داد؛ یعنی، شخصی روی نتیجه حساب کند و باید ســـودی که به دست می‌آید، بیش از سرمایه مصرفی باشد. این نظر در مقابل منطق خوارج است که می‌گفتند: حتی اگر کوچک‌ترین تأثیری هم محتمل نباشـــد، باز باید امر به معروف و نهی از منکر نمود. عده‌ای علت انقراض خوارج را همین امر دانســـته‌اند. «تقیه» نیز که در شیعه مطرح است؛ یعنی، به کار بردن تاکتیک در امر به معروف و نهی از منکر. تقیه؛ یعنی، اســـتفاده از سلاح دفاعی؛ یعنی، در مبارزه ضربه بزن؛ ولی کوشش کن آسیب نبینی».

معنای احتمال تأثیر این نیست که در خانهات بنشینی و بگویی: من احتمال اثر می‌دهم یا نمی‌دهم؛ بلکه باید بروی و حداکثر تحقیق را انجام دهی تا ببینی که آیا به نتیجه می‌رسد یا نه. کسی که بی اطلاع است و به دنبال تحقیق هم نمی‌رود، نمی‌تواند چنین عذری بیاورد.

منبع: دفتر سیزدهم پرسش‌ها و پاسخ‌ها (ویژه محرم)، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها

سلوک عارفانه

چگونگی مراقبه سالک

(بدان ای سالک راه خدا!) پس از این مشارطه باید وارد «مراقبه» شـــوی و آن چنان است که در تمام مدت شرط، متوجه عمل به آن باشی و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن، و اگر خدای نخواسته در دلت افتاد که امری را مرتکب شـــوی که خلاف فرموده خداست، بدان که این، از شیطان و جنود اوست که می‌خواهند تو را از شرطی که کردی باز دارند. به آنها لعنت کن. از شر آنها به خداوند پناه ببر... به شیطان بگو که من یک امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم، ولی‌نعمت من سال‌های دراز است به من نعمت داده... و مرحمت‌هایـــی کرده که اگر تـــا ابد خدمت او کنم، از عهده یکی از آنها برنمی‌آیم. سزاوار نیست یک شرط جزیی را وفا نکنم. [1]

۱- شرح چهل حدیث، امام خمینی(ره)، ص ۱۰

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maaref@kayhan.ir